

بردگی جنسی، «سیاست بدنی» و مقاومت سیاسی

سپهر اقتصاد سیاسی

هایده مغیثی



آیا در کشوری که امر قدسی بر دولت و روابط اجتماعی مسلط است، و کنترل بدن و رفتارهای اخلاقی زنان و تنبیه نافرمانی آنان به ضرورتی قانونی و مذهبی و اخلاقی تبدیل شده، تجربه‌ی زنان از بسیاری جهات با تجربه‌ی زنان در نظام برده‌داری مشابهت ندارد؟

نوشته‌ی حاضر با توجه به اقدام دلیرانه‌ی برهنه شدن اعتراضی دانشجوی زن، آهو دریائی، دعوتی است برای تعمق بیشتر درباره‌ی مناسبات جنسیتی‌ای که زنان را وادار می‌کند تا بدن خود را عرصه‌ی مبارزه با روابط زن‌ستیزانه کنند. مقاله با بررسی کوتاه نمونه‌های مقاومت زنان در نظام برده‌داری در قرن نوزدهم آمریکا و آمریکای مرکزی، این پرسش را طرح می‌کند که آیا سیاست‌های جنسیتی برای نفی حق حاکمیت زنان بر بدن‌شان نوعی بردگی جنسی و جنسیتی نیست؟

بدن شخصی‌ترین و خصوصی‌ترین دارایی هر انسان، و مصونیت از تعرض و تجاوز به بدن، بدیهی‌ترین حق انسانی است. تعرض و تجاوز به بدن خواه به شکل خشونت فردی انجام شود یا سرکوب دولتی، خواه در محدوده‌ی خانواده صورت بگیرد یا در عرصه‌ی عمومی، خواه به نام سنت و فرهنگ تحمیل یا در پناه سازوکارهای سیاسی اعمال شود، نقض حق انسانی افراد در حاکمیت بر بدن خود است. عدم‌برخورداری زنان و کودکان از این حق، در عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی، در جنگ و در صلح، واقعیت زشت و هولناک دوران ما است.

در تمام جوامع بشری، سنت‌های فرهنگی درباره‌ی جنسیت زن و دریافت‌های موجود از جایگاه زن به‌عنوان مادر و همسر، و امور مربوط به تولید مثل، پاکدامنی، فروتنی و از خودگذشتگی، زمینه‌ساز شکل بخشیدن به باورها و ارزش‌های مربوط به نقش‌های زنانه و مردانه و مناسبت‌های جنسیتی جامعه بوده است. اما در پاره‌ای جوامع، از جمله بسیاری از جوامع اکثرأً مسلمان، جنسیت زنان (یا کنترل و محافظت از آن)، معنای سیاسی پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. جسم زن در این جوامع سرچشمه‌ی فریبندگی و لذت تلقی می‌شود، و با آن که زنان در اموری چون قضاوت و قوه‌ی شناخت

ناتوان پنداشته می‌شوند در امور جنسی پرتوان و به‌گونه‌ی مقاومت ناپذیری اغواگر، آسیب‌پذیر در برابر فساد، و عامل به‌فساد افکندن مردان قلمداد می‌شوند؛ ابراز تمایلات و خواسته‌ها، علاقه‌ها و مطالبه‌های زنان در تقابل آشکار با تمایلات مردان و حقوق خدادادی آن‌ها قرار می‌گیرد، و جنسیت زن مستقل از خواست و تمایلات او در شمار متعلقات جامعه و دولت به حساب می‌آید. از همین رو دولتِ مردسالار حق و وظیفه دارد تا بر اعمال زنان، نوع پوشش، گرایش جنسی، عشق‌ورزی، میل و خواهش، رضای جنسی و تولید مثل زنان نظارت کند. درعین حال، با استفاده از قدرت سیاسی و خشونت قانونی و فراقانونی، وبا به‌کار گرفتن همه‌ی ابزارهای تبلیغاتی و تلقینی و نهادهای پرزور ایده‌ئولوژیک، با پشتیبانی باورهای خرافی و رسوم و سنت‌های جنسیتی، بدن زن و توانِ باروری او را در خدمت اهداف سیاسی و نظامی نیز به کار می‌گیرد.

در این سازوکار سیاسی و اجتماعی، «امر شخصی»، یعنی حق زن بر بدن، سکسوالیته و زندگی خود، یعنی تجارب فردی‌اش، با «امر سیاسی» پیوندی ناگسستنی می‌یابد. مفهوم «امر شخصی سیاسی است» -- شعاری سیاسی که برای بالا بردن سطح خودآگاهی زنان و ارتقای بینش فمینیستی در عرصه‌ی تئوری و سیاست‌ورزی در دهه‌ی ۱۹۶۰ در مطالعات زنان ارائه شد -- این تصور رایج را، که حتی گرایش‌های گوناگون سوسیالیستی نیز از آن بری نبودند، به چالش کشید که جنسیت، تولید مثل و خشونت جنسی اموری خصوصی هستند و از عرصه‌ی عمومی سیاست و دولت و اقتصاد تأثیر نمی‌پذیرند. این مفهوم بر ارتباط میان تجارب شخصی و خصوصی زنان در عرصه‌ی ازدواج، کار خانگی، تولید مثل، و روابط جنسی، با مردسالاری و روابط قدرت و سیاست‌هایی انگشت گذاشت که مرد-محوری را سازوکاری پایدار کرده است. هرچند که این مفهوم مورد انتقاد زنان رنگین‌پوست، همجنس‌گرا، زنان طبقه‌ی کارگر و زنان کشورهای در حال توسعه قرار گرفت و آن را تنها گویای تجربه‌ی زنان سفید، طبقه‌ی متوسط، دگرجنس‌گرا دانسته و حتی آن را «ضد مرد» قلمداد کردند، اما شعار «امر شخصی سیاسی است» به رهنمودی برای تعمق درباره تجربه‌های زنان، و به یکی از مفاهیم بنیادین فمینیسم و تحلیل فمینیستی و سایر بررسی‌های مبتنی بر تجربه‌ی فرودستان تبدیل شد.

این مفهوم در بررسی‌های جامعه‌شناسانه‌ی تاریخی مربوط به سوءاستفاده‌ی ابزاری و جنسی از بدن زن، زیاد استفاده شده است. بررسی تجربه‌ی زنان در نظام برده‌داری در مزارع آمریکا و آمریکای مرکزی از آن جمله است. بدن زن در نظام برده‌داری رسماً و قانوناً کالایی قابل خرید و فروش برای کار در تولید کشاورزی یا کار خانگی و خدمات جنسی بود. این مفهوم در دوران حاضر، که بشریت مدعی است روابط مبتنی بر تصاحب و سلطه‌ی خشونت‌آمیز انسان بر انسان را پشت سر گذاشته، نیز قابل استفاده است. «امر شخصی سیاسی است» دعوتی است برای واکاوی و درک روشن‌ترِ دلایل و نشانه‌های پایداری ساختارهای فرودستی حقوقی و اجتماعی زنان و شفاف کردن بسیاری از تابوها یا محرّمات جنسیتی و اخلاقی و فرهنگیِ مردسالارانه‌ی مذهبی و غیر مذهبی.

آنچه در پی می‌آید تلاشی است برای بیشتر شکافتن این پرسش ساده که آیا تجربه‌ی زنان در کشوری که امر قدسی بر دولت و روابط اجتماعی مسلط است، و کنترل بدن و رفتارهای اخلاقی زنان و تنبیه نافرمانی آنان به ضرورتی قانونی و مذهبی و اخلاقی تبدیل شده، از بسیاری جهات با تجربه‌ی زنان در نظام برده‌داری مشابهت ندارد؟ به‌طور مثال آیا تکلیف مذهبی و قانونی زن شوهردار به فرمانبرداری و قبول آمیزش جنسی به میل شوهر هر زمان که او اراده کند (مفهوم «نشوز») و این حکم فقهی که زن ناشزه یا سرپیچی‌کننده، «حق غذا و لباس و سرپناه بر گردن شوهر خود ندارد...»، یا کار خارج از خانه یا حتی خروج زن از خانه امتیازی است منوط به رضایت شوهر، قابل قیاس با تجربه‌ی زنان در نظام برده‌داری نیست؟ نظام برده‌داری بر حق قانونی برده‌دار برای کنترل کار، حاصل کار، و رفتار برده استوار بود و زن برده در صورت سرپیچی از مقررات کار، پوشش، رابطه‌ی جنسی با برده‌دار، ازدواج بدون اجازه‌ی برده‌دار، و اعتراض و سخن‌گفتن با هم‌نوعان خود به سختی مجازات می‌شد.

بدن زن، عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی فرودست و فرادست

نظام برده‌داری یکی از بارزترین و شرم‌آورترین تجربه‌های تاریخی سلطه‌ی انسان بر انسان بوده است. حتی در آن نظام هم تجارب زنان برده از برده‌های مرد متفاوت

بود. پژوهشگران فمینیست با بررسی مطبوعات، نامه‌ها، اسناد دولتی و گفتارهای محدود بازمندگان برده‌داری، زندگی نامه‌ها و مطالعات دیگر تاریخی، تمایز میان تجربه‌ی زن و مرد برده را مستند کرده‌اند. آن‌ها استدلال می‌کنند که هرچند بدن زن و مرد در نظام برده‌داری به یکسان عرصه‌ی سلطه‌ی برده‌دار، استثمار بی‌رحمانه، دربند کشیدن، تنبیه بدنی و محرومیت از کنترل نیروی کار و حاصل کار بوده، اما سازوکارهای جنسیت-محور برای استثمار و کنترل و بهره‌برداری جنسی از زنان برده، و نیز ابتکارهای مقاومتی زنان در بند، تجربه‌ی زنان را از تجربه‌ی مردان متمایز می‌کرد. یافته‌های «استفانی کمپ»، «جین یلین» و دیگر پژوهش‌ها از جمله نشان می‌دهند که در مزارع برده‌داری آمریکا و آمریکای مرکزی در اوایل قرن نوزدهم، نوعی تقسیم کار جنسی وجود داشت که به زنان کم‌تر از مردان امکان تحرک و ترک مزرعه یا به اصطلاح پرسه‌زنی را می‌داد. تنبیه زنان در صورت تمرد از مقررات مربوطه نیز معمولاً جنبه‌ی جنسی داشت. از سوی دیگر، آزادی نامحدود برده‌دار برای استفاده از زنان در بند به عنوان شیء جنسی، برای لذت یا بارور کردن و افزودن به تعداد برده‌های در تملک‌اش، تجربه‌ی زن و مرد برده را از هم متمایز می‌کرد. این پژوهش‌ها با برشمردن شکل‌های گوناگون مقاومت زنان در عین حال نشان می‌دهند که چگونه زنان برده علیه این سلطه‌ی جنسی مبارزه می‌کردند و چگونه همین بدن آزرده‌یافته و تحقیرشده را به عرصه‌ی مقابله با قدرت برده‌دار تبدیل می‌کردند.

«کمپ» در بررسی تجربه‌ی بدنی زنان برده از سه نوع بدن یاد می‌کند: بدن به‌عنوان عرصه‌ی سلطه که برده دار را مجاز به استفاده‌ی تام‌وتمام از نیروی کار و قدرت باروری برده می‌کرد، و این سوء استفاده نظام برده‌داری و تجارت برده را تداوم می‌بخشید؛ دوم بدن زن به‌عنوان ایزه‌ی کنترل، اعمال خشونت، رنج، ترور، آسیب‌پذیری جسمی و جنسی، بیماری و استثمار نیروی کار در زمان و مکان مشخص؛ و سوم، استفاده از همین بدن رنج‌دیده و آسیب‌پذیر به‌عنوان وسیله‌ای برای ابراز عاملیت و مقاومت در برابر ستم بردگی و انکار نظم تحمیلی سلطه‌ی برده‌دار و کل نظام برده‌داری. به این ترتیب بدن زن در ابعاد سه‌گانه‌اش عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی فرودست و فرادست، و عرصه‌ی کشمکش میان برده و برده‌دار بود. یعنی زنان برده با در کنترل گرفتن حتی موقتی،

جزئی و ناپایدار بدن خود، «سیاست بدنی» یا سُماتیک پولیتیکس (Somatic politics) روال انتظامی برده‌دار را به سخره می‌گرفتند و کل نظام برده‌داری، به بند کشیدن انسان، تنبیه فیزیکی، استثمار، اطاعت و بارداری اجباری برای تولید برده را به خطر می‌انداختند.

با عنایت به تنوع نمادها و عرصه‌های پیدا و پنهان مداخله‌ی مردسالارانه‌ی دولتی در قلمرو مناسبات جنسیتی و روابط جنسی در جوامعی که مرزی میان امر دولت‌داری و سیاست‌گذاری و امور دینی و فقهی موجود نیست، و هنجارهای قانونی و فراقانونی که تعدی و تجاوز به جسم زن را مجاز می‌شمارد یا تسهیل می‌کند، و زنان با تمام توان در برابر آن مقاومت می‌کنند، می‌توان ادعا کرد که ما در قرن حاضر نیز شاهد نوعی بردگی جنسی و جنسیتی هستیم. انکار حقوق انسانی و توان‌مندی زنان، تنفر و مقابله‌ی خشونت‌آمیز نسبت به ابراز فردیت آنها در رفتار، در پوشش و در انتخاب جنسی، و حساسیتِ بیمارگونه نسبت به رفتارهای اخلاقی و اجتماعی که موجودیت نیمی از جامعه را به شیء جنسی تنزل می‌دهد، با بسیاری از نمادهای بردگی جنسی هم‌خوانی دارد. با این تفاوت که در این مورد، این نظام‌های سیاسی - تمامیت‌خواه با ریشه‌های عمیق در مرداب زن‌ستیزی هستند که با حق انحصاری کاربردِ خشونت قانونی و فراقانونی و استفاده از ابزارهای ایده‌ئولوژیک و تبلیغاتی، خشونت جنسیتی در روابط فردی و اجتماعی را مشروعیت اخلاقی و اعتقادی می‌بخشند.

به عبارت دیگر، فقدان حق زن بر بدن خود، حق انتخاب مسیر زندگی، انتخاب حرفه، نوع پوشش، ازدواج، فرزندآوری و باور اعتقادی و سیاسی، بسیار مشابه با تجربه‌ی زنان برده و انتظارات و مقرراتی است که برده‌دار را بر زندگی زنان برده مسلط می‌کرد. سازوکار جنسیت-زده در قوانین مدنی و جزایی و مقررات و روال‌ها و رفتارهای سیاسی و اجتماعی، زنان را به موجوداتی منحصرأ در خدمت لذت، آسایش مرد و تولیدکننده و پرورش‌دهنده‌ی فرزندان او تنزل می‌دهد؛ در چنین نظامی زنان به‌عنوان موجودات انسانی دارای احساس و خرد، با توان تشخیص و عاملیت و انتخاب اخلاقی، از نظر قانونی برهیچ‌یک از ابعاد و مراحل زندگی خود کنترل ندارند؛ محدوده‌ی رفتار و انتخاب‌شان را روابط خانوادگی و باورهای پدر یا شوهر یا دولت پدرسالار رقم می‌زند.

پیش‌بینی‌های قانونی برای کنترل بدن زن و روابط جنسیتی و زن‌ستیزانه بی‌شمارند: مجاز شمردن ازدواج کودکان که به سرپرست و ولی کودک اجازه می‌دهد به نمایندگی از او صیغه‌ی عقد را جاری کند؛ سنت از نو زنده شده‌ی مُتعه یا ازدواج موقت که به مرد اجازه می‌دهد با پرداخت مبلغی به‌عنوان مهریه برای مدت زمان معینی به تعداد دلخواه همسر اختیار کند، و بسیاری موارد دیگر. با توجه به وجود تبادل مادی در چنین روابطی، وجود نوعی خرید و فروش جنسی و حق قانونی تملک مرد بر بدن زن را به راحتی می‌توان نوعی بردگی جنسی قلمداد کرد. سیاست‌های جمعیتی حاکم برای کنترل عرصه تولیدمثل و مادری، که در سیاست‌گذاری‌ها و قوانین تنزل‌دهنده‌ی اشتغال زنان و ممنوعیت و مجازات استفاده از ابزار پیشگیری از بارداری و سقط جنین انعکاس می‌یابد؛ اقتدار اخلاقی و قانونی پدر نسبت به فرزندان و مردان نسبت به زنان به‌عنوان «سرپرست خانواده»، که به او اختیار استفاده از انواع خشونت برای در فشار گذاشتن زن و فرزندان و تحمیل ارزش‌های اخلاقی و فکری خود می‌دهد؛ شرط اجازه‌ی پدر در ازدواج برای دختر باکره و اجازه‌ی همسر برای کار خارج از خانه؛ قتل‌های فجیع به‌اصطلاح «ناموسی»، چشم‌پوشی نسبت به آزار جنسی کلامی، رفتاری و فیزیکی به زنان در محیط «امن» خانواده، در محل کار، در وسایل نقلیه‌ی عمومی، در خیابان‌ها، همگی بر باوری تکیه دارد که زن را شیئی جنسی و در خدمت مرد، یا برده‌ی جنسی او می‌پندارد.

به‌رغم تحولات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و پیشرفت‌های حقوقی‌ای که در دو قرن گذشته در زمینه‌ی حقوق زنان صورت گرفته، می‌توان ادعا کرد که هزینه‌ی سرپیچی از تصورات و انتظارات، و موازین قانونی و مقررات نظام جنسیتی در دوران کنونی، (مثلاً در مورد نافرمانی از مقررات پوشش یا حق طلبی عاملین و فعالین حقوق زنان) کم از تجربه‌ی زنان در نظام برده‌داری نیست.

مقاومت روزمره‌ی زنان

با این حال، انسان‌ها و در این‌جا زنان، در زندگی روزمره به ابتکارات گوناگونی دست می‌زنند تا کنترل شرایط زندگی خود و کیفیت روابط شان را با قبضه‌کنندگان

قدرت ولو در سطح محدود و حتی موقتی در دست بگیرند. این ابتکارات را به هیچ عنوان نباید دست کم گرفت. ابتکارات و نوآوری‌های پیچیده‌ی زنان در برابر ستم جنسیتی، ابزارِ تقلیلِ موجودیت زن به جسم و بدن او را به ابزارِ اعمالِ قدرتِ زنانه در برابر نظام ستم تبدیل می‌کند. در روند مقاومت، بدنی که آماج سوءاستفاده‌ی سیاسی و جنسی و مرکز بازآفرینی باورها و نقش‌ها و رفتارهای جنسیتی منسوخ گذشته است، به نمادِ نفیِ نظام سیاسی‌ای که قالب این نقش‌ها و باورها است تبدیل می‌شود.

در مزارع برده‌داری جنوبِ آمریکا در قرن نوزدهم، مقاومت زنان در برابر سلطه‌ی بی‌قیدوشرط برده‌دار بر بدن خود، شکل‌های گوناگونی داشت. شکل ساده و متداول، مسموم کردن غذای ارباب در خانه‌ی برده‌دار، خراب کردن ابزار کار و خودداری از کار کردن، و تمارض بود. شیوه‌ی مقاومت فردی پتانسیل مشارکت جمعی را در خود داشت. مثلاً می‌خوانیم که وقتی زنی به بهانه‌ی خودداری از کار تنبیه می‌شد، زنان دیگر به شکل‌های گوناگون از جمله رازداری، مذاکره با برده‌دار و واسطه شدن برای خاتمه‌ی تنبیه و غذا رساندن به زن تنبیه شده به کمک او می‌رفتند. «فردریکسون و والترز» با اشاره به این که چگونه اعتراض فردی به همبستگی و همیاری زنان و مردان برده و چالش هژمونی برده‌دار می‌انجامید، از این مقاومت جمعی به‌عنوان یکی از مشکلات روزمره‌ی کارگری در مزارع برده‌داری یاد می‌کنند.

نافرمانی و مقاومت زنان مصادیق درخور توجه دیگری نیز داشت. یکی از آن‌ها ابتکارات زنان برای تغییرِ نوع پوششِ تحمیلی‌شان بود که تن‌پوشی کتانی بدون رنگ، گشاد و کیسه‌مانند بود که در حقیقت چیزی جز انکارِ زنانگی و فردیت برده و تأکید بر بی‌چهره‌گی و موقعیتِ فرودست او نبود. در مقابله با این پوششِ تحمیلی، زنان برده با ریسندگیِ مخفیانه‌ی پارچه در کلبه‌ها، یا تولید و مبادله‌ی پایاپای کارهای دستی خود با پارچه‌های مورد نظرشان، و یا استفاده از رنگ‌های گیاهی برای رنگ کردن همان لباس بی‌رنگ و تحمیلی، پوششِ خود را تغییر می‌دادند.

سرپیچی از مقرراتِ استراحتِ شبانه عرصه‌ی دیگر مقاومت بود. آنان این کار را از طریق برپایی میهمانی‌های مخفیانه‌ی شبانه در جنگل، برای نوشیدن، خندیدن، پایکوبی و رقص و لذت بردن از بدن شان که قانوناً به برده‌دار تعلق داشت و می‌بایست

برای تجدیدقوا برای کار روز بعد استراحت کند، انجام می‌دادند. این کار عملاً میزان کار مولد روز بعد را تنزل می‌داد. زنان انرژی زیادی صرف هرچه جالب‌تر و لذت‌بخش‌تر کردن این میهمانی‌ها می‌کردند.

سوءاستفاده‌ی جنسی از زنان برده که در مواردی به بارداری زنان می‌انجامید، برای برده‌دار به معنی افزایش جمعیت برده‌ها بود. مقاومت زنان برده در برابر برده‌دار، سقط جنین عمدی و در مواردی حتی کشتن جگرگوشه‌شان بود تا فرزندشان را برای فروش یا کار در مزرعه پرورش ندهند، و چرخه‌ی تجربه‌ی مشقت بار بردگی را متوقف کنند. داستان جذاب نویسنده‌ی آمریکایی آفریقایی‌تبار، «تونی مورینسن»، که به فارسی «دلبنده» ترجمه شده، بر مبنای همین واقعیت تلخ زندگی زنی به نام مارگارت گارنر در نیمه‌ی اول قرن نوزده در جنوب آمریکا نوشته شده است.

تردید نیست که نافرمانی علیه سیاست پوشش یا میهمانی‌های شبانه و شکل‌های دیگر نافرمانی‌ها نظام برده‌داری را پایان نمی‌داد، اما به باور پژوهشگران برده‌داری، این نافرمانی‌ها اعمال عاملیت زنان برای باز پس گرفتن هرچند موقتی بدنی بود که برده‌دار برای کار در مزارع یا خانه‌ی اربابی، استثمار جنسی و باروری اجباری در تسلط خود گرفته بود. ابعاد سیاسی و روابط قدرت در این تجارب خصوصی («امر خصوصی سیاسی است») روشن می‌کند که چگونه بدن زن برده هم عرصه‌ی تجربه‌ی ستم و هم عرصه‌ی سرخوشی و مقاومت در برابر هژمونی برده‌دار بود.

نمونه‌های مشابه این تجربه‌ی تاریخی را می‌توان در ابتکارات پوششی، بدنی و رفتاری زنان در نظام‌های سیاسی استبدادی و تمامیت‌خواه مردسالارانه‌ی امروزی نیز مشاهده کرد. تغییر و تبدیل تدریجی روپوش‌ها و روسری‌های سیاه و قهوه‌ای و خاکستری، به رنگ‌ها و طرح‌های چشم‌نواز؛ استفاده از مدهای مدرن شده‌ی «پوشش اسلامی» با گوشه‌چشمی به رنگ‌ها و طرح‌های دل‌انگیز بومی، صورت‌های به‌دقت آرایش شده و ترمیم پزشکی ناهماهنگی‌ها ی طبیعی صورت و اندام، از زمره‌ی چنین ابتکاراتی هستند. از همین زاویه می‌توان ابتکارات و نوآوری‌های دیگر در همه‌ی عرصه‌های هنری، ستایش شادی، سرخوشی و لذت بردن از بدن را دید که نفی سیاست‌های شادی‌ستیز، ستایش عزاداری دائمی و خودزنی است. این مقاومتی است

علیه انکار حق انتخاب زنان در همه‌ی مواردی که به کارکرد بدن شان مربوط است، از خندیدن، سخن گفتن با جنس مخالف، آواز خواندن، رقصیدن، انتخاب پوشش و خودآرایی و آرایش گرفته تا رابطه‌ی جنسی و فرزندآوری.

نکته این است که مقاومت در برابر زور، از هر نوع و از جانب هر کس، همیشه و در همه جا بخشی از سیاست بدنی زنان بوده است. این مقاومت در روابط فردی گاهی ماهیتی نرم دارد مانند سکوت سرزنش‌آمیز، فریاد زدن، اعتصاب غذا، سرپیچی از مقررات و رفتارهای تحمیلی، ورود به رابطه‌های جنسی موقتی و غیر رسمی، خودداری از فرزندآوری در تناقض با سیاست‌های جمعیتی حکومتی. در موارد دیگری مقاومت می‌تواند ماهیتی سخت، پیدا کند؛ مثلاً فرار از خانواده، خودزنی، تراشیدن موی سر یا آسیب زدن به اندام‌ها ی خود، یا حتی خودسوزی و خودکشی. در همه‌ی این موارد زنان با قراردادن بدن در معرض خشونت فیزیکی، و محرومیت از امنیت روانی و مادی، یا قرار گرفتن در معرض اتهام به مخاطره انداختن «نظم» و امنیت اجتماعی- فرهنگی یا انگ «عدم تعادل روانی»، تلاش می‌کنند کنترل بدنی را که عرصه‌ی اعمال قدرت تجاوزگر شده پس بگیرند. حتی در مواردی پدیده‌ی اعتیاد، خودفروشی و بی‌خانمانی زنان جوان نیز در همین چارچوب قابل بررسی است.

تجارب تاریخی و واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که توهین، جرمه، بازداشت، شلاق، زندان و حتی قتل زنان نافرمان نتوانسته و نمی‌تواند باورهای اخلاقی و سیاسی جنسیت‌زده‌ی مطلوب یک نظام مسلط بی‌خرد و کوتاه‌بین را چه در گذشته در مزارع برده‌داری آمریکا و چه در نظام‌های سیاسی تمامیت‌خواه امروزی، به روال عادی زندگی و امری چاره‌ناپذیر و قابل تحمل برای زنان تبدیل کند. در مزارع برده‌داری جنوب آمریکا «سیاست بدنی» و مقاومت فردی-جمعی در برابر ستم و بی‌عدالتی جنسیتی نهایتاً به مشارکت زنان در جنبش ضد برده‌داری انجامید که در ابتدا با نافرمانی در برابر برده‌دار و نصب بریده مقالات ضد برده‌داری بر دیوار کلبه‌ها برای آگاهی‌رسانی آغاز شد، و به مشارکت فعالانه در جنگ داخلی ضد برده‌داری و الغای هرچند صوری و هنوز ناتمام برده‌داری انجامید. دهه‌ها کارزار گروه‌های دفاع از حقوق زنان با پشتیبانی حقوق‌دانان مترقی و نمایندگان پیشرو در پارلمان‌های کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی، و مهم‌تر

از همه مقاومت و مبارزه‌ی فردی و جمعی زنان برای کسب حق کنترل بر بدن خود، نیز به نتایج مثبت، هر چند هنوز نه به حد کافی رضایت‌بخش، انجامید. اگرچه افشای رسوایی‌های جنسی سال‌های اخیر در بسیاری از کشورهای جهان، به‌وضوح نشان داده تا چه حد هنوز بعضی از مردان، به‌خصوص دارندگان قدرت و مکتب در عرصه‌های گوناگون حرفه‌ای و هنری، دسترسی و تجاوز به بدن زنان را حق مسلم خود می‌دانند، اما اقدامات عملی مهمی که در زمینه‌ی تأمین حقوق فردی و اجتماعی زنان انجام گرفته، را نمی‌توان انکار کرد. ازجمله‌ی این اقدامات می‌توان به بازنگری‌های قانونی و هدفمند و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و سیاسی همه‌شمول به سود زنان؛ افزایش امکانات اقتصادی، آموزشی و اشتغال برای زنان؛ کمک‌های دولتی برای پشتیبانی از زنان آسیب‌دیده، و برنامه‌های جامعه-محور برای افزایش آگاهی و حساسیت اجتماعی اشاره کرد. این همه علاوه بر نشان دادن پیچیدگی‌ها و آسیب‌پذیری‌های روابط انسانی در میان مردمی که در بند سلطه به سر می‌برند، گویای ناگزیری ارتقای مبارزه‌ی آزادی‌طلبانه و عدالت‌جویانه از یک سطح به سطح بالاتر و از عرصه‌ی فردی به عرصه‌ی اجتماعی است.

جوانه‌های وقوع چنین تحولی در جنبش زن، زندگی، آزادی، برای شناساندن بیش از چهار سال مقاومت دلیرانه‌ی فردی و جمعی زنان ایران علیه حجاب اجباری به‌عنوان نماد خودکامگی، بی‌عدالتی، تبعیض، بی‌قانونی و خشونت دولتی به‌روشنی قابل مشاهده بود. دور از انتظار نیست که جنبشی که خود را به‌عنوان طلوعی یک جنبش انقلابی فرهنگی بسیار ضروری و نقطه عطف بسیار مهمی در دهه‌ها تلاش برای استقرار دموکراسی، آزادی و عدالت شناساند، نهایتاً به سطح بالاتر و تلاشی سازمان‌یافته، برای پایان دادن به گسل‌های دیگر اجتماعی، تبعیض، اختلافات طبقاتی، امتیازات به‌ناحق کسب شده، بیکاری، فقر، بی‌خانمانی، خشونت و نابودی منابع زیست‌بومی ارتقا یابد.

منابع

Stephanie H. Camps. *Closer to Freedom: Enslaved Women and Everyday Resistance in the Plantation South.*

(*Gender and American Culture.*) Chapel Hill: University of North Carolina Press. 2004.

Stephanie H. Camps, *The Pleasures of Resistance: Enslaved Women and Body Politics in the Plantation South, 1830-1861* *The Journal of Southern History*, Aug. 2002, Vol. 68, No. 3.

Patricia Hill Collins, *Race, Class, and Gender: An Anthology*, edited with Margaret Andersen , Wadsworth Publishing Company, 2013.

Mary E. Frederickson & Delores M. Walters (eds.) *Gendered Resistance: Women, Slavery, and the Legacy of Margaret Garner*, University of Illinois, 2013.

Haideh Moghissi, *Feminism, and Islamic Fundamentalism: Limits of Postmodern Analysis*, London, Zed Press, 1999.

Toni Morrison, *Beloved*, New York: Columbia University Press, 1998.

Tamika Y. Nunley, *At the Threshold of Liberty: Women, Slavery & Shifting Identities in Washington D.C.*, North Carolina University Press, 2021.

Deborah Gray White, *Ai'nt I a Woman? Female Slaves in the Plantation South*, New York, W.W.Norton Company, 1999.